

بزرگ دروغگوی زمان دشمن خاک ایران

خدعه گر بی شرف حرفه ای شارلاتان

تمام عمر غرق شده در جهالت

میبارید از از چهره او خبائت

تاروپودجسم و ذهنش پر بوده از حماقت

رسالت تاریخیش فقط بوده خیانت

بجا نداشتنه ارثی بجز همان جنایت

احتملا مکمل تغذیه اش نبوده جز نجاست

دور ترین افق دیدش همان نوک بینی بود

تمدن ستیزی اش مثالی بس شهره بود

مرتیکه بی احساس دیوانه زنجیری

نبوده در وجودش یک رگ ملی رگی

خوک صفت پاچه بگیر مثال هاره سگی

حاصل یک جماع دست جمعی

هرگز ندیده هیچکس چهره او به لبخند

به جرات که نداشته وابستگی به دلبند

نه برده از عواطف ذره بویی

ماهینش همانگرگ گرگ درنده خویی

آدمی بود عجب خربسی شیادو آلپر

ریاکارومزورتبهکاروسپاه دل

مرتیکه روانی زنجیری یه دنده

امید که بیارد به قبرش هرچه سند ه

زورگو مستبد یه دنده عاشق بندگی و هر چه بنده  
عین خود نجاست کثیف بود و کثافت  
بیزار بود از هر چه ایرانی با محبت  
نداشت یک ذره رحم یا که اندک مروت  
اکثر بودن زیر سی نه به یقین که نسبی  
همه بودن فرهیخته هم عاقل و هم پخته  
جوانان فرهیخته اهل زمان  
جوانان با سواد شادمان  
نمونه بارز اهل رمان  
همه دلسوز دوستار عدالت  
اکثر محروم دشمن دزد و ثروت  
همه دلیر و شجاع بدون شک با وفا  
همه بودن فروتن چقدر بی ادعا  
هم پاک بودن هم فعال بدون شک بیگناه  
دلاور و صمیمی بی آرایش با صفا  
پایبند اخلاق ضد هر نوع اختناق  
رهر و آزادگان رهر و قهرمانان  
طرفدار آرش گیر کمان بابک خرم دینان  
خسروگل سرخیان صمد بهرنگیان  
حامی سرسخت کارگران زحمت کشان  
معلم و راهنما دوستدار محرومان  
مدافع حق فقیر مردمان  
دلسوزان واقعی زاغ نشینان

عاشق بودن آگاهی عاشق بودن آزادی  
تلاشگر واقعی برای هر آبادی  
مروج راستین دموکراسی  
مبلغ واقعی برابری برادری  
هویت نه صدر در صد ایرانی  
دویست نه صد در صد هزار در صد ایرانی  
در فردای آزادی این ایران  
علیرغم تلاش ایران دوستان  
حامی گردشگری توریستان  
من دهمت بتو قول قیرش شود پر از بول  
ضحاک بود با دو سر مرتجع و ستمگر  
خون جوانان بخورد تا که زسرطان بمرد  
اکثر شدن شادمان زمرگ او بی گمان  
امابودن چاپلوسها دستمال یزدی بدستها  
بسی آدم فروشها یا که چاقو بدستها  
کلی قمه بکشهالات ولوت محل ها  
روسپی هاراذل و اوباش ها  
مشتی خرد باخته تهی مغز کاسه لیس آخوندها  
همه شدن حامی دیکتاتورها جایی نبود برای با شرفها  
خلاصه آنکس که سرش بیارزد اندک به تنش  
جایی در این وادی آشفته نداشت  
اندوخته اش شال و کلاه رو برداشت  
بنیاد دیگر خشت و بذر دیگری کاشت.پایان

شناخت دجال

94-9-6 ششم آذر نودوچهار